

## مرز بین تروریست و مبارزه با تروریست کجاست؟

در خبرهاست که جورج دبلیو بوش "رئیس جمهور" امریکا، لیست حکم قتل ۲۵ نفر را که سازمان سیا تهیه کرده است را امضا کرد. در همین روزها، اداره مهاجرت امریکا حمله گسترده‌ای را به اتباع کشورهای ایران، لیبی، عربستان و... آغاز نموده و بسیاری از آنان را که بعضاً سالیان درازی است در امریکا بسر میبرند را دستگیر و بطور دسته جمعی در زندانی نموده و البته این دستگیریها ادامه دارد.

در سرزمینهای اشغالی فلسطین، ارتش و سازمانهای امنیتی اسرائیل، بطور مداوم کودکان و جوانان، زنان و مردان فلسطینی را به قتل میرسانند و یا مورد ضرب و جرح و نیز بازداشتهای غیر قانونی قرار میدهند و ترورهای خود را "قتلهای هدمند" می‌نامند. هر دو دولت، خود را قانونمند و سردمدار مبارزه با تروریسم و مدافع حقوق بشر میدانند. بخاطر داریم که در ماههای اول انقلاب و شروع کار "دادگاههای" انقلاب، افراد را بدون محاکمه و یا در محاکمه‌های چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم می‌شدند و در جواب به معترضین اینگونه اعمال آقای خمینی گفت نیازی به محاکمه نیست و فقط احراز هویت کفایت می‌کند!!

در مواردی نیز که محکومین در دسترس نبودند تا دستگیر شوند، حکم غیابی و از طریق ترور آنها اجرا گردید. بسیاری از ایرانیان که در خارج از ایران بسر می‌بردند بدین ترتیب به قتل رسیدند. با سازمان یافتن سازمان ترور به رهبری بالاترین مقامات دولتی، عده‌ای از مخالفان که از سوی سازمان ترور معرفی می‌گردیدند، حکم قتل آنها صادر و به تأیید "مقام ولایت" می‌رسید. این موضوع به تفصیل در جریان محاکمه قاتلین رهبران کرد در برلین که به دادگاه میکونوس معروف است شرح داده شده است. البته هنوز خطر و احتمال ترورهای دیگری نیز هست.

با کمی تأمل در سه کشور نامبرده (امریکا، اسرائیل و ایران) به امر واقع مشترکی در آنها پی می‌بریم که آن در واقع حاکمیت بنیادگراهاست.

هر سه دولت مدعی مبارزه با تروریسم و خود را قربانی تروریسم می‌دانند. امروز تروریسم دولتی با نام مبارزه با ترور دست به ترورهای وسیع می‌زند و بدون نگرانی، در وسائل ارتباط جمعی بخصوص وسایل صوتی و تصویری در در بیشتر موارد توجیه گر و تبلیغات چی آنان می‌گردند و کمتر شاهد اعتراضی از سوی آنان می‌باشیم.

سانسور وسیع از سوی دولتهای تروریست حاکم است. آقای پوتین همچنان به قتل عام و نسل کشی در چچن ادامه می‌دهد و از انتشار خبر و تصاویر آن بشدت جلوگیری میکند و حتی سازمان‌های غیر دولتی حق بررسی در آن منطقه منطقه را ندارند. با بکارگیری گاز سمی که هنوز طبیعت آن مخفی است، گروگانگیری در تناثری در مسکورا با "کمی خونریزی" (اکثر قربانیان در اثر گاز سمی کشته شدند) حل کرد و حمایت امریکارا بدست آورد.

راستی مرز بین ترور و تروریست با مبارزه با ترور و تروریست کجاست؟ چگونه میشود پذیرفت که حکم آیت الله‌ها در صدور قتل و اجرای آن تروریستی است و حکم آقایان بوش و شارون در حکم قتل صادر کردن مبارزه با ترور و تروریست است؟ مگر نه اینست که متهمی حق دارد از محاکمه و دادگاه برخوردار باشد؟ آیا بنام دمکراسی و مبارزه با ترور می‌شود این حق را نادیده گرفت؟ در جهان امروز و نظم نوین جهانی این زور نیست که این حق و مرز را تعریف میکند؟

چگونه است که این اعمال هنگامی که از جانب ملت‌های تحت سلطه آنها از سوی اقلیتی خشونت طلب که در دور باطل خشونت گرفتار آمده‌اند و انجام می‌گیرد عکس العمل برمی‌انگیزد و هنگامی که از سوی سلطه‌گر است مبارزه با ترور و امری طبیعی

قلمداد می‌گردد؟

آیا چنین اعمالی بسود بستن مدار خشونت و در توجیح آن بکار نمیرود؟ جهان امروز در خشونت تاکجا خواهد رفت؟ در یک نظرسنجی که در ۴۴ کشور جهان صورت گرفت نسبت به سیاست امریکا اظهار بدبینی شده. آیا سلطه‌طلبی امریکا در این بدبینی و سوءاستفاده خشونت طلبان در این کشورها بی تأثیر است؟

امریکا، عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر را بهانه تسلط خود بر دیگران قرار داده است. بخاطر داریم که آقای بوش گفت: "از این پس هر کس با ما نیست بر ماست." امریکا از ضربه روانی حاصل از تصاویر رله شده از سوی شبکه‌های مختلف تلویزیونی از برخورد هواپیماها با برجهای دو قلو و فرو ریختن آنها و هزاران قربانی که در برداشت برانسانهای تماشاگر وارد کرد، حداکثر سوءاستفاده را در مرعوب کردن دیگران چه با تحریک احساسات و یا باترساندن آنها کرد.

ائتلاف بزرگ مبارزه با تروریسم تشکیل داده و امروز بنام این مبارزه، تروریست دولتی توجیه پذیر گردیده است. امروز بنام این مبارزه، گروههای مرگ در چین می‌کشند، می‌سوزند، چپاول می‌کنند و به زنان و دختران تجاوز می‌کنند و آدم می‌ربایند و در سرزمینهای اشغالی سربازان و افسران بدستور شارون می‌کشند، تخریب میکنند و آدم ربائی می‌کنند، قطعنامه‌های پی در پی سازمان ملل مبنی بر پایان دادن به این اعمال را نادیده می‌گیرند و رئیس جمهور امریکا حکم قتل صادر می‌کند، طرح جنگ می‌ریزد، حضور گسترده و وسیع خود را در منطقه آسیا و خاور میانه (گلوگاه نفت اروپا) استحکام می‌بخشد و از سوی دیگر قطب دیگر دور باطل خشونت همچون بن لادن، صدام‌ها و ملاتاریا و... اعمال خود را مبارزه با سلطه می‌نامند و در بین این دو قطب خشونت طلب بسیاری انسانهای بی گناه قربانی زور پرستی آنان می‌گردند و بهای سنگین آنرا در گرسنگی و فقر و اضطراب و حالت جنگ روزمره می‌پردازند. راستی جهان امروز در خشونت تاکجا خواهد رفت؟ و هنوز این سؤال جای دارد. که مرز بین ترور و مبارزه با ترور کجاست و تروریست کیست؟ راست بخواهی ایدئولوژی هر دو قطب یکی است و آنهم خشونت است.